

و میر شاه محمد شیروی و امراء مکس و اسپارد در این وادی با او
 رفاقت کرده * چون ایام محاصره چند روز امتداد یافت کار بر
 محصوران مضیق شد طایفه قزلباش بر آن راضی شدند که محمد بیگ
 غرزانی و میر شاه محمد شیروی کفیل خون و مال و منال ایشان
 شوند که کسی متعرض حال ایشان نکردد و قلعه تسلیم امیر
 شرف نمایند * امرای مذکوره در میان افتاده قلعه و ولایت را برضا
 و رغبت تسلیم و ارث حقیقی نموده امیر شرف نیز مردمان قزلباش را
 بامر اسپرد که ایشانرا بسرحد ارجیش و وان رسانیده روانه
 اوطان شدند * و مدتها حفظ و حراست و ضبط و صیانت سنور
 و سرحد از دیوان سلطانی و بعد از آن از جانب سلطان سلیمان خان
 در عهده اهتمام امیر شرف میبود و کما ینبغی بدان امر اشتغال
 نموده رعایت طرفین و حمایت جانبین مرعی داشت * تا در زمان
 شاه طهماسب که اوله تکاو میر میران آذربایجان گشته اکثر
 اوقات در وان و وسطان بسر برده بمحافظت سرحد مبادرت
 مینمود و در تق و فتق سلطنت شاه طهماسب در قبضه اقتدار
 چوها سلطان تکاو بود * و چون حسین خان شاملو در بیلاق
 کندمان اصفهان باتفاق سایر طوایف قزلباش چوها سلطان را
 بقتل آورده امراء تکاو پراکنده گشتند اوله در تبریز رایت
 مخالفت بر افراشته خزاین و دقاین شاه طهماسب را متصرف شده

متمولان تبریز را مصادره کرده * بتغلب اسباب و اموال بسیار
 جمع کرده بطرف وان رفته اظهار عبودیت باستانه سلطان سلیمان
 خان کرده عرضه داشتی مشتمل بر انواع تعهدات مصحوب ملازم
 معتمد خود بدرگاه سلطانی فرستاده * چون این اخبار بمسامع جلال
 خداوندکاری رسید فرمان قضا جریان بنفاد پیوست که امیر شرف
 بجانب وان رفته اوله سلطان را با اهل و عیال و متابعان روانه آستانه
 پادشاهی نماید * حسب فرمان امیر شرف عسکر و قشون خود را
 جمع نموده بجانب وان نهضت فرموده اوله نیز با موازی دویست
 نفر از آغایان و اعیان تکلو با استقبال تا موضع خرگوم آمده در سر
 رود خانه خرگوم بایکدیگر ملاقی شده * اوله او را تکلیف
 بقلعه وان نمود که چند روز در آنجا بوقف نماید بعد از تقدیم شرایط
 ضیافت و رعایت قطع علاقه نموده روانه بدایس شویم * درین اثنا
 بعضی مردمان وان در وسطان خاطر نشان امیر شرف نمودند که
 اوله منکوحه خود را که دایه شاه طهماسب است با برادر
 خود بدکاره شاه طهماسب فرستاده که در مابین ایشان تمهید
 مقدمه صلح و صلاح نماید * چون اوله مرد محیل است مبادا که
 شمارا بدرون قلعه برده با آغایان خدعه و حیل و غدر و مکاری
 بیندیشد و وسیله تقرب و سبب توسل و تلافی ماسبق کند *
 امیر شرف را از استماع این سخنان وحشت آمیز و هم وهراس پیدا

کرده اوله هر چند در رفتن بطرف وان تا کید می نمود امیر شرف
 در مقابل آغاز معذرت کرده سکون بر حرکت ترجیح میداد *
 آخر الأمر قرار بر آن شد که اوله سلطان و امیر شرف در قریه
 خرکوم توقف کرده امیره بیک محمودی را با چند نفر از آقایان
 معتبر اوله بجانب وان فرستند که اهل و عیال و متعلقان او و آقایان را
 از قلعه وان بیرون کرده با اتفاق متوجه بدایس شوند * چون
 امیره بیک و آقایان شب هنگام بوان رسیدند برادر اوله با بعضی آقایان
 او طریق تمر دو عصیان پیش گرفته دروب قلعه استوار گردانیده
 رخصت دخول امیره بیک و آقایان اوله بدرون قلعه و خروج خانه
 و آوج و متعلقان به بیرون ندادند * چون این خبر مسموع امیر
 شرف شد دانست که بر سر قلعه رفتن و محاصره نمودن صرفه
 ندارد و بلکه امراء قزلباشیه از اطراف و جوانب جمع گشته
 کاری سازند که اوله نیز از دست رود * بالضرورة اوله را با موازی
 دو یست نفر از آقایان که همراه او باستقبال آمده بودند برداشته
 متوجه بدایس شده. آنجماعت ترک اسباب و اموال و قطع نظر از
 اهل و عیال کرده بایک دست اسباب که در سر و بر داشتند
 با اسبان برهنه و عریان در فصل پائیز و دیدهای کریان و دلهای بریان
 همراهی نمودند * و محمد شحنه مان قوالیسی که بامسود اوراق
 علاقه لاله کی داشت از او استماع رفت که چون اوله و امیر شرف

بناحیه کرجیکان نزول فرمودند فقیر با چند نفر از مردم چقور
 شب در پاسبانی امیر شرف مبادرت می کردیم * چون نصف
 الیل شد و کیل اوله بادوسه نفر از آغایان معتبر او باستدعای
 ملاقات امیر شرف بدرخیمه آمدند که اوله سلطان پیغامی چند
 ضروری فرستاده که بعرض رسانیم * چون امیر شرف را از این
 مقدمه آگاه ساختند ایشانرا اجازت دخول داد چون از پیغام اوله
 سؤال کردند بعرض رسانیدند اوله سلطان دعا میرساند و میگوید
 که چون برادران و اقوام در این حالت بافقیر طریق بیوفائی و عصیان
 پیش گرفته اهل و عیال اسباب و اموال ما را تصرف نموده و باین
 عنوان رفتن مخلصان بدرگاه پادشاهی مناسب احوال ما و لایق دولت
 شما نیست یا سر مرا و رفیقانرا بریده باستانه خداوند کاری
 ارسال نمائید یا رخصت انصراف ارزانی دارید که بوان عودت
 کرده کوشمال آن جماعت متمردان که با ما باین وضع ساوک کرده اند
 داده * بعد از آن عیال و اموال خود را متصرف گشته از روی
 اطمینان خاطر متوجه آستانه پادشاهی شویم که سبب درجه
 اعتبار و باعث رعایت صفار و کبار رفیقان ما گردد و امیر شرف
 بعد از تأمل و تفکر بسیار متصدی جواب شده فرمود که بموجب
 اشاره بهترین موجودات علیه افضل الصلوات و خوای آیه کریمه
 (و شاوهم فی الأمر) ما نیز با امرا و اعیان در این باب مشوره

نموده جوانی که موافق حال و مطابق مآل باشد بخدمت سلطان
 ارسال داریم * آغایان معاودت کرده میر شرف هم در آن شب
 بعضی آغایان معتمد خود را طلب داشته هر کس در این وادی
 سخنی که بخاطر میرسیدی گفت * آخر الامر امیر شرف
 فرمود که حقیقت آنست که این مرد را باین طور و وضع بدرگاه
 سلطانی فرستادن باعث عداوت و دشمنی ما میشود صلاح
 در آنست که موازی سیصد نفر مرد جلد جزار و جوانان کار دیده
 مقدم بر سر راه فرستاده بعد از آن اوله را رخصت داده چون
 اندک مسافتی طی کنند آوازه در آید ازیم که اوله فرار نمود و بعضی
 مرد ما را از عقب ایشان فرستاده تا اوله را با چند نفر از متعینان
 بقتل آورند سر او را با سوانح احوال بعتبه^۱ علیاء سلطانی فرستاده
 عالم را از شر این مفسدان خلاص سازیم والا این قسم فرستادن
 اوله بدرگاه شاهی نتیجه نیکو نخواهد داد و بجز ندامت و پشیمانی
 حاصل ندارد * بعضی این را مستحسن داشته رضا دادند و برخی
 انکار کرده فتنند که مردم بیکانه از امر او و چاوشان درگاه عالی
 در میانه^۲ عسکر ماهست مبادا فردا افشای این راز گشته باز
 خواست عظیم گردد و زبان استکانت از بیان معذرت عاجز آید
 بجملان^۳ اراده^۴ اوله و نه تدبیر امیر شرف بعمل نیامد اوله را همچنان
 بخواری پیدلیس آوردند و تهیه^۵ اسباب سفر او نموده با عزاز

واکرام تمام روانه درگاه سلطان غازی کردند و چون او باه از سنک
 سوراخ بدلیس بیرون رفت بمثابه ازدهای بود که از غار بیرون آمده
 باشد و یادبوی بود که از شیشه گریخته باشد. محصل کینه امیر شرف
 در سینه گرفته روز اول که بسده بوسی سلطانی مستعد کشت
 آغاز شکوه و شکایت از امیر شرف کرد که بواسطه رعایت
 جانب قزلباش در مقام حقارت بنده در آمده بلکه بواسطه
 رعایت خاطر شاه طهماسب در صدد قتل من در آمد و ملتمس
 از عواطف بیدریغ پادشاهانه و مراحم بیکرانه خسروانه چنانست
 که دفع امیر شرف نموده ولایت او را بدستور ایالت به بنده عنایت
 فرمایند که بعون الله دیار اعجاز و ملک آذر بایجان بوجه احسن
 مسخر گشته بقبضه اقتدار کاشکان آل عثمان می آید و تمسیت
 این مهم کما ینبغی از بنده صورت پذیر خواهد شد و هم معروض
 داشت که اگر امیر شرف را باستانه پادشاهی طلب نمایند آمدنش
 صورت عقلی ندارد و اتفاقا علی سیدان نام شخصی که از عشیرت
 قوالیسی همراه اولمه روانه آستانه نموده بودند حاضر بود. او را
 در دیوان عالی آورده ازو سوال کردند که اگر امیر شرف شما را
 باستانه سلطانی طلب فرمایند می آید یا نه و آن کرد صافی صادق
 در جواب گفت که درین ولا آمدن ایشان بدوگاه معنی نوعی از
 برتنعاست و وزرا و ارکان دوات قول او را مصداق سخن اولمه

دانسته بانواع قباحات خاطر نشان سلطان عالیشان ساختند و این سخن را حمل بر تمرد و عصیان کردند که او جانب قزلباش را ازین جانب ترجیح میدارد • بنا برین در همان روز حکومت بدلیس باولمه ارزانی داشته • جمعی کثیر از طائفه یکپجری و غلامان جدید برای تسخیر و ضبط بدلیس تعیین نموده • وفیل یعقوب پاشای میرمیران دیار بکر را سردار نصب کرده ، باموازی سی هزار مرد بدفع امیر شرف از دیار بکر و مرعش و حلب و کردستان مأمور گردانیدند که همراه فیل یعقوب بتسخیر ولایت بدلیس قیام و اقدام نمایند • امیر شرف از استماع این اخبار بی قرار گشته ، هر چند تحف و هدایا بدرگاه معلی فرستاده اظهار اخلاص و یکجهتی نمود • چون وزیر عصر بواسطه اسبی که در غارت طایفه پازوکی بدست امیر شرف در آمده بود و وزیر اعظم چند دفعه آن اسب را ازو طلب داشته در دادن تعلل و تهاون ورزیده نداده بود اعتذار او را قبول ننموده بسختنان او التفات نفرموده • او نیز چون مایوس شد بالضرورة قلاع ولایت بدلیس را مستحکم نموده بعهده اهتمام جوانان شجاعت آثار و مردان شہامت دثار کرده • آلات و ادوات قلعه داری و لوازم ذخیره و ماکولات اوقات گذاری مرتب ساخته • حفظ و حراست قلعه بدلیس در عهده ابراهیم آغای بلباسی ، و میر محمد ناصر الدینی کرده • موازی سیصد

نفر مرد از مردان نامدار روزکی همراه ایشان بمحافظت تعیین
 کرده * امیر شمس الدین پسر خود را با اهل و عیال بقلمه اختیار
 فرستاده و همچنان قلمه موش و اخلاط و کیفندور و امورک و کلهورک
 و قلمه فیروز و سلم و کلخار و قلمه تاتیک و سوی که در آن زمان
 معمور و آبادان بود با غایان عمده روزکی سپرده * بمضمون گفتار
 حکما (آخر الدواء الکی) با معدود چند التجا با ستانه شاه طهماسب
 که در آن اثنا در تبریز بود برده از و امداد و استعانت طلب داشت
 شاه طهماسب اعزاز و احترام او نموده او را دقیقه نامرعی
 نکذاشت * قیل یعقوب و اولاده در تاریخ ستمه ثمان و ثلاثین و تسعمایه
 بالشکر انبوه در ظاهر قلمه بدایس فرود آمده * فی الفور شروع
 در محاصره کرده * شعله آتش جنک و جدال و نایره حرب و قتال
 از فلک دوار در گذشته دایران شجاعت شعار و هز بران کار زار
 هر روز که خسرو جنود انجم بعزم تسخیر قلمه چهارم کند
 زر نکار بر کنکر این نیلگون حصار می افکند * از جانبین آتش
 حرب التیام می گرفت * و باز چون ماه جهان کرد جهت
 پاسبانی قله قلمه لاجوردی سراز در یچه خاور بر میزد * دلیران
 جنکجو و بهادران پلنک خودست از محاربه و قتال باز داشته پای
 دو دامن حزم و احتیاط می کشیدند * تا مدت ستمه ماه که بدین
 و تیره گذشت * و برج و باره حصار را بضرب طوب قلمه کوبید

و منجنیق گردون رکوب بخاک تیره برابر ساخته بودند * و کار
 بجای رسیده بود که قلعه مسخر شود که شاه طهماسب در
 استرضای خاطر امیر شرف کوشیده * از دار السلطنه تبریز متوجه
 بدلیس شد * چون آوازه توجه شاهی در اخلاط و عدلجواز شایع
 گشت فیل یعقوب و اوامه مهم محاصره را معطل گذاشته روی
 بوادی فرار نهادند. و بنوعی سراسیمه شدند که اکثر اغرق و خیمه
 و دو عدد توب عظیم الجثه که در طرف شرقی در مقابل طلسم
 درگاه نصب کرده بلکه در آنجا ریخته بودند و از ضرب توپها
 دیوار و جدار قلعه را با خاک برابر کرده بودند بجا گذاشته برخاستند
 و روایت میکنند که قرا یادگار که آخر ملقب بدورک شد با سب از
 قلعه بزیر آمده این اخبار مسرت آثار و برخاستن لشکر در اخلاط
 بعرض مقیمان بارگاه شاهی رسانید و بتوازشات پادشاهانه و انعامات
 خسروانه بین الاقران ممتاز گشت * و امیر شرف پنج یک اموال
 و وجهات مواشی و مراعی کفره و اسلامیة الوسات و احشامات
 ولایت بدلیس و مضافات بطریق پیشکش شاهی و جایزه ارکان
 دولت پادشاهی توزیع کرده * محصلان غلاظ و شنداد بتحصیل
 آن مامور گردانید در عرض سه روز مال فراوان جمع نمودند *
 و در اخلاط بساط ضیافت پادشاهانه و جشن ملوکانه ترتیب داده که
 هدایت او را سامعان عالم بالا شنیدند و آوازه اش با طرف ربع مسکون

رسید ماه که سیار اقطار سموات و سیاج منازل و مقامات است
 طبل بشارت این ضیافت بر بام آسمان فرو گرفت * و عطار د که
 مستنبط علوم و مستخرج احکام نجوم است ارتفاع قوس النهار
 بدرجه و دقائق حاصل کرده * طالع وقت مشتمل بر صعود دولت
 و سهم سعادت اختیار نمود * و ناهید که پرده سرای سپهر است
 زمزمه چنک بخرچنک رسانیده * نغمه عود از سعود بگذرانید
 و آفتاب عالمتاب چون ابر نیسان گوهر افشان و شاخ خزان درم
 ریزان شده عقیق بخرمن و یاقوت بدامن آورده * لعل از خاور در
 از دریا نثار کرد و بهرام که سپهدار انجم و سالار آشور پنجم است
 چون چاوشان بخسدمتکاری برخاست * و صفها از چب و راست
 بیاراست * و سعد اکبر بر افرازشش پایه منبر جهت دفع عین
 السحار و ان یکاد بکوش هوش مستمعان ملک ملکوت رسانید
 و کیوان که پیر دراک و صومعه نشین قلعه افلاکست عود قاری
 بر بخر خورشید نهاده * طلسم دولت بر صفحه ماه کشید و خرکاههای
 صد سری و هشتاد سری و خیمه‌های سقرلات و سایبانهای ابریشمین
 طناب سر بعیوق افراخت * و تختهای زر و نقره بخوشهای لعل
 و مروارید ترصیع و تزیین یافت * و بساط نشاط از بخار عود و عنبر
 غایب سای شد * و ساقیان سیمین ساق زهره جبین ساغر زرین در
 کف بلورین نهاده بلعل شکر فروش از هر طرف صلاهی عیش

و سرور در دادند * و مغنیان خوش الحان آواز رود و بانگ سرود
 بدایره چرخ کبود رسانید * و امشکران زهره طبع بناله زیر
 و بم چنگ و عود هوش و خرد از دل و دماغ می ربود * (نظم)
 چه جشنی بزمگاه خسروانه * هزارش ناز و نعمت در میانه
 ز شر بتهای رنگارنگ صافی * چون نور از عکس در ظلمت شکافی
 بلورین جامها لبریز کرده * بماء الورد عطر آمیز کرده
 ز زرین خوان زمیانش مطرح خور * ز سیمین کاسها برجی پر اختر
 درواز خورد نیها هر چه خواهی * ز مرغ آورده حاضر تا بماه
 بی حلواش داده نیکوان وام * ز لب شکر زدندان مغز بادام
 ز تخته تخته حلواهای رنگین * بنای قصر حسنش بود شیرین
 برای فروش در صحن وی افکند * هزاران خشت از پالوده قند
 ز نازه میوه های تر و نایاب * سبدها باغبان پر کرده از آب
 نکرده هیچ نادر بین تصور * کز آب آبد پیرون زینسان سبدر
 چون سه روز بدین و تیره اندشت و قامت هر دولت مند بخلعت
 از جنده هر گونه مطالب و مقاصد زینت پذیرفت، امیر شرف بهرام
 پیشکش و لوازم تحف و هدایا مبادرت نموده چیزی چند بموقف
 عرض رسانید که در قرون و ادوار دیده روزگار مثل آن ندیده
 و کوش زمانه از افواه و الاسنه چون آن ترانه نشنیده * از آن جمله
 جانوران شکاری باز و شاهین و اسبان تازی زرین زین و از پوستین

نافهای و شقات دورنك و ديبا و زربفت هفت رنك و مخملهای فرنك
 بگذرانید مشمول عواطف پادشاهانه و منظور عوارف بیکرانه
 خسروانه گشته * بکمر شمشیر مرصع و قفتان چهارقاب طلادوز
 سرفراز شد و اسم او را موسوم بشرف خان گردانیده * منصب
 جلیل القدر قواچی باشی گری عسکر و امیر الامرایی کردستان
 بدو ارزانی داشت * و نشان مکرمت عنوان درین باب عنایت
 فرموده بدین موجبست که نقل کرده میشود *

(صورت نشان) چون مقصد اصلی و مطلب کلی شرف
 عروج بر معارج اقتدار سلاطین عالمقدار و عز صعود بر مصاعد
 اختیار خواقین کامکار رعایت و تربیت جمعیتست که باقدام جد
 و اجتهاد در معارك ارادت و اعتقاد گوی تفوق و رجحان از امثال
 و اقران ربوده اند * و بخدمت خدمت از اعیان خود سبقت چسته
 رایت خد متکاری و جان سپاری برافراشته نقد وجود خود را نثار
 درگاه فلک اشتباه و سرمایه ایتار درگاه عالم پناه ساخته باشند *
 در بقولا ایالت پناه حکومت دستگاہ رفعت قباب نصفت مآب
 عمدة الامرء الکرام تقاوة الحکام العظام کمالا للایالة والامارة
 والسعادة والدنيا والدين شرف خان از راه اخلاص و وثوق تمام
 پناه بدین خاندان ولایت آشیان آورده و تبراً از معاندان چسته
 تشبث باذیال عاطفت و عنایت ماشده زبان حال بدین مقال مترنم (نظم)

ما بدین در نه پی حشمت و جاه آمده ایم *

وز بدی حادثه اینجا به پناه آمده ایم *

بشرف مجلس سامی مشرف شد لاجرم مروت و مرحمت

بیغایت شاهی باعث تقویت و تربیت او شده * بمضمون بلاغت

مشحون * (نظم)

هر آن کز غم جان و از بیم چاه * بزهار این خانه آرد پناه

اگر سر رود در سرکار او * ندارم روا رنج و آزار او

آن ایالت پناه را در ظل ظلیل امنیت التطلیل جای داده

بر تبه خانی سرافراز نموده . اسم او را بشرف خان موسوم کردیم

و تقدم تو ارجیان دیوان اعلی را بدو تفویض فرموده * در سلاک

خانان و امرای ذی شان درگاه معلی منحرف گردانیدیم و منصب

امیر الامرایی و فرمان روایی جمیع امراء گردستان بدو رجوع

نموده ایالت بدلیس و اخلاط و موش و خنوس مع توابع و لواحق

و سایر محال که تا غایت در تصرف امیر مومی الیه باشد و از ممالک

محروسه نواب همایون ماست دانسته * بدان ایالت پناه ارزانی

داشتیم و زمام حل و عقد و قبض و بسط مهام ملک و مالی آنجا را

بقبضه اقتدار او نهادیم * تا همواره مکنون (الانسان عبید

الاحسان) منظور دیده اعتبار داشته در شاه راه خد متکاری

و جان سپاری ثابت قدم و در محافل حق شناسی و دولت خواهی

راسخ دم بوده * بنوعی در استحکام بنیان یکجہتی و نیکو بندگی
 کوشد کہ حکام و ولایت اطراف و اکناف را نصب العین کشته
 روز بروز درجہ اعتبارش مرتبہ اعلیٰ یابد * سبیل امراء کرام
 و کلا تران و قایدان کردستان آنکہ خان مزبور را امیر الامرای
 خود دانستہ * مراسم متابعت و موافقت بجای آوردند اصلا دقیقہ
 از دقائق اطاعت مشار الیہ فوت و فرو گذاشتہ نکنند و بجمار
 و احضار مومی الیہ حاضر شدہ اظهار لوازم دولت خواهی نسبت
 بدولت روز افزون بہ اہم وجوہ نمایند * کلا تران و ملکان و کد
 خدایان و رعایا و مقیمان و عموم ساکنان ولایت مذکورہ و تو شمالان
 الوسات و احشامات متعلقہ بدان محال باید کہ ایالت پناہ مشار
 الیہ را حاکم و صاحب تیول آن محال دانستہ * او امر او را مطیع
 و منقاد باشند و از سخن و صلاح او بیرون نروند و وظیفہ ایالت
 پناہ مومی الیہ آنکہ با رعایا و متوطنان آنجا بنوعی سلوک نماید
 کہ از قوی بضعیف حیفی و میلی واقع نشود و از جوانب برین جملہ
 روند * و چون بتوقیع رفیع منیع اشرف اعلیٰ موشح و مزین
 کردد اعتماد نمایند * کتبت بالامر العالی اعلیٰ اللہ تعالیٰ و خلد بقائہ لا
 یزال مطاعا و منیعا مبلغا فی عشرین شہر صفر ختم بالخیر والظفر
 سنہ تسع و ثلاثین و تسعمایہ *

بعد از ترشح زلال الطاف و سلسال اعطاف شاهی شرف خان

فرزند دل‌بند خود امیر شمس‌الدین را از قلعهٔ اختار آورده ملازم
 رکاب نواب شاهی گردانیده * رایت موکب پادشاهی بصوب
 آذربایجان معاودت فرموده بمقر سلطنت فرار یافت * درین اثنا
 خبر استیلاء عبید خان اوزبک بر خراسان و محاصره نمودن بهرام
 میرزا در شهر هرات قریب یکسال بمسامع شاهی رسید * و چنان
 تقریر کردند که بحیثیتی آذوقه بر محصوران مضیق شده که چند
 روز مردمان بهرام میرزا اوقات خود را بچرم جوشیده گذرانیده‌اند
 از استماع این خبر وحشت اثر شاه طهماسب امیر شمس‌الدین را
 رخصت انصراف داده * پروانجات استمالت بشرف خان نوشته
 رتق وفتق مهمات آذربایجان را بدو مفوض گردانیده * بعضی از
 امراء قزلباشیه مثل هلهل سلطان عربک‌لو و اوئیس سلطان
 پازوکی * واجل سلطان قاجار * و امیره بیک محمودی * و موسی
 سلطان حاکم تبریز را بمدد و معاون او کرده که هر وقت او را
 احتیاج بمدد و کومک شود امرای مزبوره را بمعاونت طلب
 دارد بر سبیل استعجال حاضر باشند * و خود بنفسه عنان عزیمت
 بدفع عبید خان بجانب خراسان منحرف داشت * و فقیر را از
 والد خود استماع رفت که میفرمود در وقتی که از شاه طهماسب
 رخصت انصراف بیدلیس حاصل نمودم فرمود که پدر خود را
 بکوی که تا هنگام مراجعت ما از خراسان بهر نوع که بوده

باشد باطایفه عثمانلو بطریق مدارا و مواسا سلوک دارد که اوله
 خصم او گشته * امثال او مفسد و مفتن در ربع مسکون پیدا
 نمی شود * و یقین میدانم که طایفه عثمانی را بحال خود نگذاشته
 محرك سلسله فتنه و فساد خواهد شد * و شرف خان بوصیت شاه
 عمل نکرده * با امرای گردستان که همجوار بودند و در هنگام
 محاصره قلعه بدلیس بافیل یعقوب پاشا و اوله همزبان و همداستان
 شده بودند در مقام گوشمال ایشان در آمده * اولاً لشکر بر سر
 میرداود خیزانی کشیده * بعضی از ولایت اورانهب و غارت
 کرده * سه شبانه روز میرداود را در قلعه خیزان محاصره نمود *
 چون چند نفر آدم از طرفین گشته و زخمدار گشتند خبر آمدن
 اوله بدلیس شایع گشته * شرف خان از سر قلعه خیزان
 برخاسته عودت نمود . ازینجهت امراء خاين بیکبارگی از شرف
 خان متنفذ گشته با اوله بکجهت شدند * و همچنان از عشیرت
 روزکی میر بوداق کیسانی و ابراهیم آغای بلباسی ولد شیخ امیر
 و قلندر آغا ولد محمد آغای کلپوکی و درویش محمود کله چیری از
 شرف خان رنجیده نزد اوله رفتند * القصه بار دوم اوله باموازی
 ده هزار پیاده و سوار نیزه گذار تفنگچی و کماندار بامداد فیل
 یعقوب پاشا و بتحریر یک حضرات در فصل پانزسنه اربعین و تسعمایه
 از راه خیزان متوجه ناحیه تاتیک شدند * و در آن حین زیاده

از پنج هزار مرد در سر رایت شرف خان موجود نبود * و مع
هذا وصیت شاه طهماسب بخاطرش رسیده اراده کرد که بجانب
آله طاق والشکرد در حرکت آمده کس بطلب موسی سلطان
وامرا به تبریز فرستاده احضار لشکرها کند * و بمحاربه و مدافعه
اوله مبادرت نماید که آغایان روز کی بآن رای راضی نگشته
علی الخصوص سیدی علی آغای پوتانی که در آن عصر وکیل و جمله
الملك شرف خان و مقتدا و سفید ریش روز کیان بود از کثرت
حمقت و نادانی در حضور و دیوان خانی گفت که اگر عشیرت
روزی در مقاتله و محاربه اوله مساهله و مسامحه می نمایند من کفره
و ارامنه * ولایت بدلیس را جمع نموده بدفع او اقدام خواهم کرد *
باوجود آنکه شرف خان را از علوم رمل و نجوم بهره تمام بوده
گفت که بحسب رمل درجه طالع اوله درین دفعه در اوج و طالع
مادر حضیض و هبوط است درین وقت باو بهیچ وجه من الوجوه
مقابله و مقاتله جایز و روا نیست * اما بواسطه سخنان بهوده
ولاف کزاف طایفه اگراد ضبط خود نتوانست کرد بآن گروه
قلیل بالشکر کثیر اوله مجادله بخود قرار داد * و وقتی که اوله
بسرحد ناحیه تاتیک من اعمال بدلیس رسیده استقبال او کرده
در طرف جنوبی قلعه تاتیک تلاق فریقین دست داد * و اوله
پشت لشکر خود را بکوه داده پیشگاه لشکر خود را که زمین

زراعتگاه ارزن بود شب آب بسته کل عظیم شده و خود صفوف
 خود را استوار کرده چند صف از طایفه یکی چری و کما ندار در
 قلب و جناح لشکر خود ترتیب داد * و شرف خان نیز در برابر
 دشمن صف آرا شده عسیرت روزکی با نخوت و غرور اصلا کثرت
 دشمن و مخالفت مکان جنگ در نظر نیاورده شروع در محاربه و مقاتله
 کردند * و از جانبین جوانان پر خاشخو و یکه تازان پلنگ خو چون
 شیران مست و هزیران زبردست درم آویخته * غبار فتنه جدال
 و شعله آتش قتال سر بفلک کشید (نظم)

زهر دو طرف یکه تازان کرد * نمودند بام بسی دستبرد
 زسم ستور آتش انکیختند * بخون خاک میدان بر آمیختند
 ز تیغ و سپر شرزه شیران مست * هلالی بسر آفتابی بدست
 نهنگ کمان اژدهای دمان * قرار از زمین بر دوهوش از زمان
 هوا شد زدود تفک پر زمینغ * درو ابر رخشان درخشنده تیغ
 در آن دودناک ابر دریا ستیز * تفک مهرها هر طرف ژاله ریز
 در خلال این احوال که ناپره * حرب و قتال و شعله جنگ
 و جدال سر بعیوق کشیده بود امیره بیک محمودی که بمن لشکر
 شرف خان در عهده اهتمام او بود با ملازمان عصابه بیوفایی
 بر پیشانی بیحیایی بسته (نظم)

دلای مجوی ز ابناء دهر چشم و فاه * که در جبلت این همراهان مروت نداشت

روگردان شده بعسکر اوله ملحق گشت * و اتفاقا مهره
 تفنگ درین اثنا بر دوش چپ خانی در آمده از پشت بدو رفت
 عنان تماسک فرس از قبضه تمالک او بیرون رفت * و لشکریان
 چون این حال مشاهده نمودند روی در وادی انهرام نهاده * در
 آن روز موازی هفتصد نفر از جوانان خنجر گذار و دلیران عدو
 شکار در معرض تلف در آمده * از آنجمله پانصد نفر از امیر
 زاده و آغایان عشیرت روزکی بود که با سیدی علی آغای وکیل
 بقتل رسید * و سکر بیک ولد او با بعضی اسیر و دستگیر شدند *
 اوله از صدور این واقعه از آنجاعنان عزیمت بصوب وان و وسطان
 معطوف داشته قدم در ولایت بدلیس نهاد * خورد و بزرگ
 روزکی از حدوث این واقعه هایلله سیدی علی آغا را بددعا کردند
 از آن سبب منقطع النسل گشته از اولاد و اتباع و بنی عمان او دیار
 نماند * و سن شرف خان شهید مرحوم از سرحد اربعین گذشته
 مشرف بحدود خمسین شده که این واقعه صدور یافت و ایلم حکومتش
 زیاده از سی سال بود حاکم باستقلال بود * و اولادش منحصر بامیر
 شمس الدین بود که از دختر علی بیک صاصونی متولد شده . دختر
 محمد بیک حزوی را برای پسر خود خواستگاری کرده * هفت
 شبانه روز طوی عظیم ترتیب داده * در کوک میدان فرموده که
 اسباب مناهی و ملاحی را چون مهرهای نزد از روی بساط دهر

در چیدند و مجلس شرع شریف آراسته مهد عصمت پناه را با این
دین نبوی و قوانین شرع مصطفوی بمقد از دواج فرزند دلیند در
آورد * و مجلس شادمانی را چنان آراسته که سپهر جهان گشته
با هزاران دیده چشم حیرت بنظاره آن ککشاد و زواهر جواهر
انجم که سالها در جیب و دامن پرورده بود برسم تهنیت و نثار
بر طبق عرض نهاد * و چون مجلس بزم و حضور در خیمه و خرگاه
بانواع بهجت و سرور زیب و زینت یافت امراء ذی شان کردستان
مثل سید محمد حکاری و شاه علی بیک بختی و ملک خلیل ایوبی
و حسن بیک پالوهی در آن جشن دلکشا حاضر گشته داد عیش
و خرمی دادند * و در آن ایام علی الدوام جوانان کردستان بچوگان
باختن و قبق انداختن اشتغال نموده * طبقهای زر و طلا ایثار و نثار
میکردند * و بعد از تقدیم مراسم جشن و سورا امراء عظام و حکام
گرام را پیشکشهای لایقه و خلعتهای فاخره داده رخصت انصراف
فرمودند * و از طوائف مختلفه هر کس که حیف و غدیری با آبا
واجداد عظام او کرده بودند در مقام انتقام ایشان در آمده آرزو
در دل نکذاشت * از آنجمله عشیرت بازوکی از تاریخی که شاه
اسمعیل چولاق خالد را بحسب تقدیر امیر الامراء کردستان
گردانیده ناحیه او حکان من اعمال موش را تصرف نموده داخل
الکاء خنوس کرده پیرادرش رستم بیک داده بود * و او آنچرا را

متصرف شده از او تعدی بسیار بعشیرت روزکی رسیده فشلاق
 در او حکان می نمود در تاریخ سنه اثنی و عشرین و تسعمایه شرف خان
 در قلب شتا و زمستان که در ناحیه موش از شدت سرما و کثرت
 پروت هوا دریای زخار و بحر خواخوار شده بود و پرنده و چرنده را
 در فضای آن مجال طیران و امکان سیران نبود * باموازی یک هزار
 و پانصد نفر از جوانان روزکی لا کان در پایهای خود بسته ایلغار
 بر سر دستم بیک برد و او را با دو پسرش و چهار صد نفر از جوانان
 کار آمدنی بازوکی را بقتل آورده تیغ بیدریغ در ذکور و آنات
 خورد و بزرك ایشان نهاده * بعضی از آن جماعت از معرکه فرار
 کرده در غاری که در قرب قلعه او حکانست متحصن شدند بدود
 آتش دود از دودمان ایشان بر آوردند و مسود او را ق را از بعضی
 اعزه استماع رفت که عجزه انبانی بر سر کشیده خود را از آن
 بلیه که یاد از صر صر عا د میداد خلاص کرده متنفسی در قید حیات
 نماید * و جزای اعمال ناصواب ایشانرا در کنار ایشان نهاده اهل
 و عیال ایشانرا اسیر و دستگیر کرده سالما و غانما عود نمودند •
 و در تاریخ سنه تسع و ثلاثین بقصد تسخیر قلعه اخمار که در میانه
 دریاچه وان و ارجیش است و از قدیم الایام داخل ولایت روزکیه
 بود آخر بتصرف حکام شنبو در آمده بود رفته * کشتی چند تعبیه
 کرد بزور و غلبه قلعه را مسخر گردانیده حاکم قلعه که دستم بیک

ابن ملك بیک حکاری بود در آن غوغا بضرب تفنگ بقتل رسید
 والسکای اسر دروا که حاکم بختی بزور و غصب تصرف کرده بودند
 انزاع کرده باز بتصرف ملك خلیل حاکم حسنکیفا داد
 چنانچه در ضمن حکایات سابق و روایات متناسق مستفاد میگردد
 و در وقت گرفتن ناحیه ارزن از ملك خلیل بتصرف محمد بیک
 صاصونی داد و شیخ امیر بلباسی را بمعاونت عز الدین شیر حکاری
 فرستاده دست تسلط طایفه محمودی را که بامداد قزلباش بولایت
 ایشان دراز کرده بودند کوتاه گردانید * و عوض بیک محمودی را
 که اورکز سلطان قزلباش در قلعه وان حبس کرده بود جبرا
 و قهرا اطلاق داد بنوعی که قبل از این مذکور شد * و از خیرات
 و مبرات جامع شریف و مدرسه منیف و زاویه لطیف در نفس
 بدلیس ساخته موسوم بشرفیه گردانید و قیصریه و خان دو طبقه
 عظیم بنا کرده قرایای خوب و مزارع و دکاکین و طاحونه معمور
 پر حاصل وقف ساخت و تولیت جمیع موقوفات و مزارع مشروط
 باولاد ذکور خود بطنا بعد بطن الی الانقراض گردانید * و در
 جنب مسجد جامع شرفیه محل مدفن خود تعیین کرد * و شاه بیکی
 خاتون بنت علی بیک صاصونی که زوجه وی بود گنبدی بر سر
 مقبره او بنا کرده باتمام رسانید * بعضی اوقاف بجهت حافظان
 جزء خوان مقرر کردند که در صبح و شام در سر مرقد شریف

ایشان بتلاوت قرآن مشغول باشند *

﴿ وجه چهارم ﴾

﴿ در بیان احوال امیر شمس الدین بن شرف خان ﴾

بر اهل دانش و بینش و واقفان کارخانه آفرینش چون فروغ آفتاب جهات تاب روشن و بسان لمان صبح صادق مبرهن است که چون قادر مختار عز شانه هر گاه که خواهد که دولتتمندی را بعلو شان و رفعت مکان در مستقر دولت، متمکن سازد و بتاج و هاج حکومت فرق فرقدسای او را برافرازد در تباشیر صبح دولت و مبادی ایام حشمت او را بنظر موهبت پرورش دهد تا آن دولتمند بصفقت جلال و جمال و اقبال و انتقال و انعام و انتقام و لطف و عنف و مهر و کین و سرعت و تمکین تربیت یابد و نیر عالم افروز (خمرت طینه آدم بیدی اربعین صباحا) از افق این معنی می تأبذ و طنطنه (وما ارسلناک الا رحمة للعالمین) را دغدغه (ایس لک من الأمر شیء) مقابل است و ماه چهارده جهان افروز بدر او واقعه جگر سوز احد مماثل و سریر حکومت و مسند حشمت که بقرار دوام و افتخار احتشام ثبات و نظام خواهد یافت چاره ندارد و انقلابات غریبه و انتقالات عجیبه برهان واضح و تبیان لایح بر صدق این مقالات و بیان این حالات احوال شمس الدین خانست

چه در اول بجای پدر بر مستند حکومت بدلیس متمکن گشت
 و در اواخر از اثر کم عنایتی سلطان غازی و بی معاونتی و ناسازی
 بخت مهاجرت او طمان اختیار نمود * و شرح این سخن آنست که
 چون امیر شرف در تانیک شربت شهادت چشید عشیرت
 روزگی او را از قلعه اختیار آورده در بدلیس بحکومت نصب
 کردند و سر ارادت در ربه اطاعت او نهادند و در تقو و تقوی قبض
 و بسط امور ایالت را بکف کفایت حاجی شرف بن محمد آغای
 کلپوکی گذاشتند * چون یک سال و شش ماه از ایام حکومت
 او منمادی شد در تاریخ او آخر سنه احدی و اربعین و تسعمایه
 سلطان سلیمان خان بتحریر یک اولمه ابراهیم پاشای وزیر اعظم را
 سردار لشکر ظفر اثر نموده روانه آذربایجان گردانید * چون
 اعلام نصرت فرجام سپاه خجسته انجام بظاهر دیار بکر پرتو
 التفات انداخت شمس الدین یک تحف و هدایای مرغوب برداشته
 استقبال پاشای مزبور کرد * و بعد از وصول بمسکر ظفر
 قرین ابراهیم پاشای وزیر باعزاز و احترام او مبادرت نموده منشور
 ایالت بدلیس را از نیابت سلطانی بدو ارزانی فرموده * همراه
 لشکر فیروزی اثر متوجه تبریز شد * شاه طهاسب از استماع این
 اخبار مهیات خراسان را معطل گذاشته روی توجه بجانب آذربایجان
 آورده * چون توجه موکب شاهی از خراسان در تبریز مسموع

ابراهیم پاشای وزیر شد مسرعی باستعجال همراه صبا و شمال باستانه
 ملك اشیانه سلطانی ارسال نموده • اشعار توجه شاه طهماسب
 بجانب آذربایجان واستدعای وصول چتر فلک فرسا بدیاری عجم کرد
 سلطان غازی تهیه اسباب سفر نموده بالشکری که عدد نجوم
 افلاک در تعداد آن ناچیز بود و سپاهی که محاسب عقل دراک از
 شرح احصای آن عاجز و حیران بود از دار السلطنه قسطنطنیه
 الحمیه بیرون آمده بجانب تبریز نهضت فرمود • و وصول موکب
 هر دو پادشاه در عرض يك ماه با آذربایجان اتفاق افتاد و سلطان
 غازی بقانون و آداب عثمانی آوازه آهنگ عراق از دایره چرخ
 چنبری گذرانید و ندای ساز جنگ و صدای مجادله و قتال بکوش
 هوش خورد و بزورک رسانید • و بقول عظمای امر اعمل نموده
 کسانی که بارها در معارك مقاتله و صفوف محاربه آثار جلالت
 و علامت شهامت از ایشان بظهور آمده پیشرو سپاه نصرت پناه
 ساخت تا بقوت بازوی کامکاری و بضرب شمشیر صاعقه کردار
 مخالفانرا مغلوب سازند • و قلب و جناحین لشکر را مانند سد
 اسکندر استوار کرده بدین ترتیب آهنگ عراق کرد و شاه
 طهماسب نیز تا سلطانیه باستقبال آمد • اما چون در آن ولادر
 میانه عسکر قزلباش عداوت و خصومت بدرجه اعلی و مرتبه
 قصوی رسیده بود و زیاده از هشت هزار سوار در سر رایت